



An Investigation of the Impact of the Theory of Pragmatic Encroachment on the Argument from Religious Experience

Ehsan Simchizadeh¹ , Abdolrasoul Kashfi² 

Submitted: 2025.03.05

Accepted: 2025.07.26

Abstract

Richard Swinburne, a contemporary English philosopher, argues that religious experiences can be valid evidence for the existence of God. Central to his approach is the “principle of credulity”, which maintains that if an individual has an apparent experience of God’s presence, that experience should be accepted as genuine unless there are strong grounds for doubt. Swinburne also upholds the “principle of testimony”, asserting that people’s reports of religious experiences are trustworthy unless there is compelling evidence to the contrary. Some critics, drawing on the “theory of pragmatic encroachment”, contend that principles like credulity and testimony are inadequate in significant matters or with far-reaching consequences. From the pragmatic encroachment view, the more consequential an issue, the greater the requirement for robust evidence before accepting it. Since belief in God has profound implications for both individual and social life, its acceptance, they argue, should rest on evidence beyond personal experience or the testimony of others. Thus, by this account, credulity and testimony are insufficient for establishing the reality of religious experiences. Nevertheless, the findings of this study suggest that pragmatic encroachment does not undermine the use of credulity and testimony in relation to religious experience. This is because knowledge—conceived as justified true belief—is not swayed by practical considerations. Therefore, as long as religious experiences and consistent testimonies generate certainty for the subject, applying the principles of credulity and testimony in discussions about God remains reasonable and justified.

Keywords

Richard Swinburne, pragmatic encroachment, argument from religious experience, the principle of credulity, the principle of testimony

© The Author(s) 2025.



1. M.A. Graduate in Philosophy of Religion, University of Tehran, Tehran, Iran.

(ehsan.simchizadeh@ut.ac.ir)

2. Professor, Department of Islamic Philosophy and Theology, University of Tehran, Tehran, Iran.

(Corresponding Author) (akashfi@ut.ac.ir)



بررسی تأثیر معرفت‌شناختی نظریه «تسری عمل‌گروانه» بر استدلال تجربه دینی

احسان سیم‌چی‌زاده^۱ , عبدالرسول کشفی^۲ 

پذیرش: ۱۴۰۴/۰۵/۰۴

دریافت: ۱۴۰۳/۱۲/۱۵

چکیده

ریچارد سویین‌برن، فیلسوف معاصر انگلیسی، بر این باور است که تجربه‌های دینی می‌توانند شواهدی معتبر بر اثبات وجود خداوند باشند. وی در این زمینه، به‌طور خاص بر اصل «آسان‌باوری» تأکید می‌کند. بر اساس این اصل، اگر فردی تجربه‌ای از حضور خداوند داشته باشد، آن تجربه باید معتبر تلقی شود، مگر آنکه دلایلی متقن بر رد آن ارائه شود. افزون بر این، سویین‌برن از «اصل گواهی» نیز دفاع می‌کند. این اصل بیان می‌کند که گزارش‌های افراد درباره تجربه‌های دینی‌شان معتبر هستند، مگر اینکه شواهدی قاطع مبنی بر بی‌اعتباری آن‌ها وجود داشته باشد. درمقابل، برخی منتقدان با استناد به نظریه «تسری عمل‌گروانه» استدلال می‌کنند که اصولی مانند آسان‌باوری و گواهی در مسائل حیاتی و شرایط خطرناک قابل اعمال نیستند. از دیدگاه تسری عمل‌گروانه، هرچه موضوع مورد بحث مهم‌تر و پیامدهای عملی آن جدی‌تر باشد، ضرورت ارائه شواهد و دلایل قوی‌تر برای پذیرش آن افزایش می‌یابد. از آنجاکه خدا‌باوری مسئله‌ای بنیادین است که تأثیرات ژرف و گسترده‌ای بر زندگی فردی و اجتماعی انسان دارد، پذیرش آن باید مبتنی بر شواهدی فراتر از تجربه‌های شخصی یا گزارش‌های دیگران باشد. پس، اصل آسان‌باوری و اصل گواهی برای واقعی‌دانستن تجربه‌های دینی کافی نیست. با این حال، نتایج این پژوهش روشن می‌سازد که نظریه تسری عمل‌گروانه نمی‌تواند بر کاربست اصول آسان‌باوری و گواهی برای تجربه دینی خدشه وارد کند. این به آن دلیل است که معرفت، به‌عنوان باور صادق موجه، تحت تأثیر ملاحظات عملی قرار نمی‌گیرد. بنابراین، تا زمانی که تجربه‌های دینی و گواهی‌های متواتر برای فاعل شناسا یقین‌آور باشند، کاربرد اصول آسان‌باوری و گواهی در حوزه مباحث مربوط به خداوند همچنان معقول و موجه خواهد بود.

کلیدواژه‌ها

ریچارد سویین‌برن، تسری عمل‌گروانه، استدلال تجربه دینی، اصل آسان‌باوری، اصل گواهی

۱. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد فلسفه دین، دانشگاه تهران، تهران، ایران. (ehsan.simchizadeh@ut.ac.ir)

۲. استاد گروه فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه تهران، تهران، ایران. (نویسنده مسئول) (akashfi@ut.ac.ir)

مقدمه

«استدلال تجربه دینی»^۱ از ادله مهم اثبات وجود خداوند است که بر پایه تجربیات شخصی افراد از امر متعال استوار است. این استدلال مدعی است که «تجربه‌های دینی»^۲ می‌توانند دلیلی بر وجود خداوند باشند. مدافعان اعتبار معرفت‌شناختی این استدلال باور دارند که همان‌گونه که تجربه‌های حسی ما را به باور به وجود جهان مادی پیرامون رهنمون می‌کنند، تجربه‌های دینی نیز می‌توانند ما را به باور به وجود خداوند سوق دهند (Hepburn 2006). ریچارد سویین‌برن^۳، فیلسوف دین برجسته معاصر، تقریری از این استدلال ارائه داده که بر دو اصل کلیدی بنا شده است: «اصل آسان‌باوری»^۴ و «اصل گواهی»^۵.

بر مبنای اصل آسان‌باوری اگر به نظر کسی برسد که چیزی را تجربه می‌کند، معقول است که آن تجربه را واقعی بداند، مگر اینکه دلایل قوی برای رد آن داشته باشد (Swinburne 2004, 303). به‌عنوان مثال، اگر صدای پرنده‌ای را بشنویم، به وجود آن پرنده پی‌می‌بریم مگر آنکه دلیلی بر نبود آن پرنده در اختیار داشته باشیم. اصل گواهی نیز بیان می‌کند که معقول است که گزارش‌های دیگران درباره تجربه‌هایشان مطابق با باورهایشان فرض شود (صدق اخلاقی)، مگر آنکه شواهد کافی برای تردید در صداقت آن‌ها وجود داشته باشد (Swinburne 2004, 322).

سویین‌برن این اصول را به تجربیات دینی تعمیم می‌دهد و استدلال می‌کند که معقول است که ادعای فرد مبنی بر داشتن تجربه دینی را جدی تلقی کنیم، مگر آنکه شواهدی قانع‌کننده بر رد آن وجود داشته باشد. بدین ترتیب، از این منظر، تجربه دینی می‌تواند دلیلی معتبر در تأیید وجود خدا یا حقایق متعالی تلقی شود، همان‌گونه که تجربه‌های حسی ما به‌عنوان شواهدی بر وجود واقعیت‌های محسوس در نظر گرفته می‌شوند (Swinburne 2004, 304). همان‌طور که بیان شد، اصل آسان‌باوری و اصل گواهی از اصول کلیدی در معرفت‌شناسی به شمار می‌روند و نقش مهمی در شکل‌گیری باورها بر اساس تجربیات و گفته‌های دیگران ایفا می‌کنند. این اصول در زندگی روزمره کاربرد گسترده‌ای دارند؛ با این حال، استفاده از آن‌ها در زمینه‌هایی چون اثبات وجود خدا، اتخاذ تصمیمات اخلاقی خطیر و حیاتی، یا پذیرش باورهای بنیادین با انتقاداتی مواجه شده است. یکی از این انتقادات به اهمیت پیامدهای عملی این باورها اشاره دارد.

منتقدان استدلال می‌کنند که در موضوعات خطیر، مانند وجود خدا یا تصمیم‌گیری‌های اخلاقی مهم، تکیه صرف بر اصل آسان‌باوری و اصل گواهی ممکن است کافی نباشد، چرا که احتمال خطا در چنین مواردی می‌تواند پیامدهای عمیق و جبران‌ناپذیری به دنبال داشته باشد. این نقد به‌طور مستقیم با نظریه «تسری عمل‌گروانه»^۶ مرتبط است. بر اساس این نظریه، میزان توجیه موردنیاز برای باور به یک گزاره به عوامل عملی و پیامدهای مرتبط با آن بستگی دارد. به بیان دیگر، هرچه پیامدهای عملی مبتنی بر یک باور از اهمیت بیشتری برخوردار باشد، شواهد قوی‌تر و محکم‌تری برای توجیه آن باور ضروری است. از این منظر، در موضوعات مهم و خطیر، مانند ادعای تجربه دینی یا گواهی دیگران درباره چنین تجربه‌هایی، نمی‌توان صرفاً بر اصول آسان‌باوری و گواهی تکیه کرد. بلکه لازم است این ادعاها با دقت بیشتری بررسی شوند و شواهد قوی‌تر و متقن‌تری برای توجیه آن‌ها ارائه شود (Davis 1999, 101).

پژوهش حاضر به بررسی نظریه «تسرّی عمل‌گروانه» و پیامدهای معرفت‌شناختی آن بر تقریر ریچارد سویین‌برن از استدلال تجربه دینی می‌پردازد. هدف اصلی این پژوهش دفاع از کاربرد اصول «آسان‌باوری» و «گواهی» در این استدلال، به‌طور خاص در برابر نقدی است که تکیه بر اصول آسان‌باوری و گواهی را برای واقعی دانستن تجربه دینی با توجه به اهمیت پیامدهای عملی باور به وجود خدا از لحاظ معرفت‌شناختی کافی نمی‌داند.^۷

در بخش اول، نظریه «تسرّی عمل‌گروانه» معرفی و نقد شده است. بخش دوم به معرفی استدلال تجربه دینی و نقش دو اصل آسان‌باوری و گواهی در این استدلال اختصاص یافته است. در بخش سوم، به مسئله اصلی پرداخته شده است. در این بخش، نشان داده شده است که حتی در شرایط عملی خطیر و در مورد موضوعات مهم نیز می‌توان به‌نحو معقولی بر اصول آسان‌باوری و گواهی تکیه کرد. ادعای اینکه در باب موضوعات مهم، کاربست این اصول به‌کلی نامعقول است نادرست تلقی می‌شود.

به‌عنوان پیشینه تحقیق، نگارندگان به دو اثر کلیدی دست یافتند. نخست، مقاله‌ای از الکس گیلهام^۸ با عنوان «تجربه دینی، تسرّی عمل‌گروانه و باور موجه به خدا» که در آن گیلهام با پذیرش نظریه تسرّی عمل‌گروانه، به بررسی تأثیر این نظریه بر باور به وجود خدا از طریق تجربه‌های دینی می‌پردازد. او استدلال می‌کند که اگر تسرّی عمل‌گروانه صحیح باشد، آنگاه موجه‌بودن باور به خدا بر اساس تجربه دینی به میزان اهمیت تجربه دینی برای فاعل شناسا وابسته خواهد بود. بدین ترتیب، اگر اهمیت آن پایین باشد، دستیابی به باور موجه به خدا بر اساس تجربه دینی آسان‌تر می‌شود، و اگر اهمیت آن بالا باشد، دستیابی به چنین باوری دشوار یا حتی ناممکن می‌شود (Gillham 2020, 296).

دومین اثر، کتاب تسرّی عمل‌گروانه، باور و عمل دینی نوشته آرون ریتسیری^۹ است. در این کتاب، ریتسیری نیز همانند گیلهام پس از توضیح و پذیرش نظریه تسرّی عمل‌گروانه، به بررسی تأثیر معرفت‌شناختی آن بر توجیه گزاره‌های دینی از طریق معجزه می‌پردازد (Rizzieri 2013).

وجه تمایز پژوهش حاضر از پژوهش‌های گیلهام و ریتسیری در این است که این دو متفکر نظریه تسرّی عمل‌گروانه را پذیرفته و به بررسی تأثیر آن بر استدلال تجربه دینی و استدلال معجزه پرداخته‌اند، اما در پژوهش حاضر، نگارندگان نظریه تسرّی عمل‌گروانه را رد می‌کنند و نشان می‌دهند که اگر تجربه‌های دینی و گواهی‌ها برای مخاطبان یقین‌آور تلقی شوند، تکیه بر اصول آسان‌باوری و گواهی در استدلال تجربه دینی به‌منظور اثبات وجود خدا معقول است، زیرا همان‌طور که خواهد آمد، کاربست اصول آسان‌باوری و گواهی منوط به فقدان ملاحظات خاص و قوت تجربه برای فاعل شناساست.

۱. نظریه تسرّی عمل‌گروانه در معرفت‌شناسی

نظریه «تسرّی عمل‌گروانه» در حوزه توجیه معرفت‌شناختی مطرح می‌شود و بر نقش شرایط عملی فاعل شناسا در توجیه باور تأکید می‌کند.^{۱۰} این نظریه در تقابل با دیدگاه «ناب‌گروی معرفتی»^{۱۱} قرار دارد. در ناب‌گروی معرفتی، توجیه و معرفت تنها به عوامل معرفتی «مؤدی به صدق»^{۱۲} وابسته‌اند؛ یعنی شواهد، دلایل، و سایر عناصر صرفاً معرفتی. از این منظر، اگر دو فاعل شناسای S1 و S2 از نظر معرفتی (از حیث شواهد و قرائن) در برابر گزاره صادق p در موقعیت یکسانی باشند، از لحاظ توجیه و حتی داشتن معرفت به p نیز باید در موقعیت یکسانی قرار گیرند

(Fantl & McGrath 2007, 558). به بیان دیگر، در ناب‌گروی معرفتی، هیچ عنصری خارج از حوزه شواهد و دلایل معرفتی، همچون خطرات عملی یا پیامدهای تصمیم‌گیری، نمی‌تواند در توجیه یا صدق باور نقشی داشته باشد. درمقابل، نظریه «تسری عمل‌گروانه» این تصویر را ناقص می‌داند و بر آن است که موقعیت عملی فاعل شناسا - مثلاً پیامدهای اشتباه‌بودن یک گزاره، اهمیت تصمیم‌گیری بر مبنای آن باور، یا میزان ریسک مرتبط - می‌تواند بر اینکه آیا فرد به‌طور موجه باور دارد یا نه تأثیرگذار باشد. این نظریه معتقد است که توجیه باور صرفاً تابع قوت شواهد نیست، بلکه باید در چارچوبی عملی و بستر تصمیم‌گیری نیز سنجیده شود. بنابراین، حتی اگر دو فاعل شناسای S1 و S2 از لحاظ شواهد در موقعیت معرفتی مشابهی باشند، اگر یکی در موقعیت عملی‌ای باشد که اشتباه‌بودن آن باور پیامدهای مهمی دارد و دیگری نه، توجیه آن‌ها برای پذیرش آن باور متفاوت خواهد بود.

بر همین اساس، در نظریه تسری عمل‌گروانه، یک باور ظنی زمانی به معرفت تبدیل می‌شود که قوت شواهد به اندازه‌ای باشد که، با در نظر گرفتن هزینه‌های عملی احتمالی ناشی از اشتباه‌بودن آن باور، همچنان توجیه‌پذیر باقی بماند. در غیر این صورت، فاعل شناسا ممکن است باور خود را به‌رغم قوت ظاهری شواهد، معرفت تلقی نکند. بدین ترتیب، تسری عمل‌گروانه مرز میان دلایل معرفتی و اقتضائات عملی را می‌شکند و به پیوند این دو در فرایند توجیه باور تأکید می‌کند.

پیش از پرداختن به استدلال «تسری عمل‌گروانه»، لازم است پیش‌فرض اساسی این نظریه، یعنی «خطاپذیری معرفت»^{۱۳}، تشریح شود. به‌طور کلی، خطاپذیری معرفت دیدگاهی است که بر مبنای آن، معرفت لزوماً باور یقینی و اطمینان کامل به گزاره نیست. بلکه حتی باور ظنی نیز، با وجود احتمال خطا، اگر با دلایل و شواهد قابل قبول همراه باشد، می‌تواند به‌عنوان معرفت تلقی شود.^{۱۴} بر این اساس، در باور موجه نیز می‌توان احتمال خطا را پذیرفت. این دیدگاه در نقطه مقابل «خطاناپذیری معرفت»^{۱۵} قرار دارد. نظریه خطاناپذیری معرفت معتقد است معرفت، به‌عنوان باور صادق موجه، تنها شامل باور یقینی و اطمینان کامل است. به بیان دیگر، معرفت به‌عنوان باور صادق موجه، زمانی محقق می‌شود که علاوه بر صدق گزاره و وجود شواهد کافی، دلایل و شواهد به‌گونه‌ای باشند که اطمینانی تردیدناپذیر برای فاعل شناسا ایجاد کنند (Fantl & McGrath 2009, 11).

نقش خطاپذیری معرفت در نظریه تسری عملی را می‌توان به‌عنوان نوعی زمینه‌ساز دانست. یکی از مسائل معرفت‌شناسی «مسئله آستانه»^{۱۶} است. این مسئله با پذیرش خطاپذیری معرفت به وجود می‌آید. با پذیرش خطاپذیری معرفت این پرسش ایجاد می‌شود که اگر به‌طور کلی ظن با معرفت قابل جمع باشد، پس چه میزان از اطمینان ظنی معرفت‌آور است؟ یا به عبارت دیگر، آستانه اطمینان لازم برای رسیدن به معرفت چقدر است؟ و یا معیار تعیین آن چیست؟ می‌توان گفت نظریه تسری عملی پاسخی به این مسئله نیز است. طبق این نظریه، به‌طور کلی ملاک تعیین آستانه اطمینان لازم برای تحقق معرفت خطاپذیر شرایط عملی فاعل شناساست (Hannon 2017, 67-68).

۱-۱. مثال بانک

مثال بانک، به‌عنوان یک آزمایش فکری، برای نشان‌دادن نقش شرایط عملی در توجیه معرفتی استفاده می‌شود. این مثال شامل دو موقعیت است که از همه جهات یکسان‌اند، به‌جز اینکه یکی «بی‌خطر» و دیگری «خطر» است. طرفداران نظریه «تسری عمل‌گروانه» معتقدند که این تفاوت تأثیر شرایط عملی را در توجیه باور نشان می‌دهد و این نظریه را تأیید می‌کند.

موقعیت «الف» (عادی): آرین و همسرش پنجشنبه صبح برای انجام یک کار بانکی غیرضروری به بانک مراجعه می‌کنند. با رسیدن به بانک، متوجه شلوغی آن می‌شوند. از آنجا که کارشان فوریت ندارد، آرین پیشنهاد می‌کند که بعدازظهر مراجعه کنند. همسرش می‌پرسد: «آیا مطمئن هستی که بانک بعدازظهر باز است؟». آرین، با استناد به تجربه دو هفته پیش، پاسخ می‌دهد: «می‌دانم که بانک بعدازظهر باز است». در نتیجه، هر دو تصمیم می‌گیرند کار بانکی را به تعویق بیندازند و بر اساس گزاره «بانک بعدازظهر پنجشنبه باز است» عمل می‌کنند. در این موقعیت، شرایط «بی‌خطر» وجود دارد، زیرا نتیجه احتمالی اشتباه بودن باور آرین نسبت به باز بودن بانک تأثیر مهمی بر زندگی آن‌ها ندارد. بنابراین، شواهد آرین (تجربه دو هفته پیش) برای توجیه باور او کافی است و تصمیم آن‌ها معقول به نظر می‌رسد. این موقعیت برای نشان دادن این نکته استفاده می‌شود که در شرایط عادی و کم‌اهمیت، فرد می‌تواند با اعتماد به شواهد ظاهری یا تجربی، باور موجهی داشته باشد و تصمیمی مبتنی بر آن اتخاذ کند. اما طرفداران تسری عمل‌گروانه معتقدند که همین باور در شرایط خطرناک تغییر می‌کند و سطح بالاتری از شواهد برای توجیه لازم خواهد بود. این تفاوت در موقعیت دوم (خطیر) آشکار می‌شود.

موقعیت «ب» (خطیر): در این موقعیت، آرین و همسرش پنجشنبه ظهر به بانک می‌رسند و متوجه شلوغی آن می‌شوند. اما برخلاف موقعیت «الف»، این بار انجام کار بانکی برای آن‌ها ضرورتی حیاتی دارد، زیرا باید موجودی حسابشان را برای جلوگیری از برگشت خوردن یک چک مهم تأمین کنند. اگر چک برگشت بخورد، ممکن است با مشکلات جدی مواجه شوند. آرین مجدداً همان استدلال قبلی را مطرح می‌کند: «دو هفته پیش بانک بعدازظهر باز بود، پس امروز هم باز است». اما این بار همسرش به نکته‌ای مهم اشاره می‌کند: «برنامه بانک‌ها ممکن است تغییر کرده باشد و نمی‌توان صرفاً بر تجربه قبلی تکیه کرد». با در نظر گرفتن پیامدهای خطر اشتباه در این تصمیم، وقتی از آرین پرسیده می‌شود: «آیا مطمئن هستی که بانک بعدازظهر باز است؟»، او با وجود همان میزان شواهد و اطمینان ذهنی که در موقعیت «الف» داشت، اذعان می‌کند: «راستش، نه». بنابراین، آرین و همسرش تصمیم می‌گیرند بر اساس گزاره «بانک بعدازظهر پنجشنبه باز است» عمل نکنند و کار بانکی را به تعویق بیندازند. آن‌ها به این نتیجه می‌رسند که مخاطرات این باور در چنین شرایطی بسیار بالاست و برای توجیه آن، شواهد قوی‌تری لازم است^{۱۷} (Fantl & McGrath 2009, 31).

نتیجه‌گیری از مثال بانک: این مثال به شکلی روشن نشان می‌دهد که شرایط عملی می‌توانند بر توجیه معرفتی تأثیر بگذارند. در هر دو موقعیت، آرین به شواهد یکسانی استناد می‌کند (تجربه دو هفته پیش از باز بودن بانک)، اما واکنش او نسبت به باور در این دو موقعیت متفاوت است. در موقعیت «ب» (خطیر)، آرین به دلیل پیامدهای بالقوه اشتباه حاضر نیست ادعای معرفت کند، در حالی که در موقعیت «الف» (عادی)، به راحتی بر اساس همان شواهد چنین ادعایی دارد. این تفاوت، دقیقاً نشان‌دهنده نقش شرایط عملی (میزان خطر و پیامدهای اشتباه) در توجیه باور است. به عبارت دیگر، در موقعیت خطیر، صرف وجود شواهد اولیه کافی نیست، بلکه شواهد باید متناسب با ریسک و اهمیت تصمیم باشد. همین نکته بنیان نظریه تسری عمل‌گروانه است: توجیه معرفتی تنها به شواهد وابسته نیست، بلکه شرایط عملی نیز تعیین می‌کند که آیا شواهد موجود برای توجیه باور کافی هستند یا خیر. به طور خلاصه، هرچه پیامدهای بالقوه یک اشتباه جدی‌تر باشند، شواهد قوی‌تری لازم است تا بتوان باور را موجه دانست.

۱-۱-۱. استدلال تسری عملی بر پایه اصول معرفت‌شناختی

حامیان تسری عملی دو نوع استدلال برای این نظریه مطرح کرده‌اند. نوع اول، که در بخش پیشین بیان شد، «استدلال مبتنی بر مثال»^{۱۸} بود و نوع دوم «استدلال مبتنی بر اصول معرفت‌شناختی»^{۱۹} است که در این بخش بیان می‌شود.

مقدمات این استدلال عبارت‌اند از اصل معرفت-دلیل، اصل دلایل مطمئن و خطاپذیری معرفت. حامیان تسری عملی سعی می‌کنند به کمک این اصول نشان دهند که چرا در مثال بانک در شرایط عادی فرد به گزاره موردنظر معرفت دارد و در شرایط خطیر معرفت ندارد.

۱. اصل معرفت-دلیل: اگر بدانی که p ، آنگاه p به اندازه کافی تضمین شده^{۲۰} است که دلیلی برای باور یا کار دیگری باشد (Goldman and McGrath 2015: 117).
۲. اصل دلایل مطمئن: اگر p به اندازه کافی تضمین شده است که دلیلی برای باور یا کار دیگری باشد، بنابراین p به اندازه کافی تضمین شده است که تو را در آن باور یا کار موجه کند (Goldman and McGrath 2015: 118).
۳. اصل معرفت-توجیه (منتج از دو اصل پیشین): اگر بدانی که p ، آنگاه p به اندازه کافی تضمین شده است که تو را در باور یا کار دیگری موجه کند (Goldman and McGrath 2015: 119).
۴. خطاپذیری معرفت: معرفت نیازمند یقین معرفتی نیست. به این معنا که می‌توان چیزی را دانست حتی اگر به اندازه‌ای که به آن یقین کامل داشته باشی موجه نباشی (Goldman and McGrath 2015: 119).
۵. نتیجه‌گیری: فرض می‌کنیم که هم خطاپذیری معرفت و هم اصل KJ درست هستند. حال یک موقعیت عادی (مانند موقعیت عادی مثال بانک) را تصور کنید: در این وضعیت، فاعل شناسا برای گزاره p دلیل و شواهد کافی دارد. گرچه شواهد برای قطعیت مطلق کافی نیست، اما به اندازه‌ای قوی هست که عمل کردن طبق آن موجه باشد. پس، طبق KJ ، فاعل شناسا به p معرفت دارد. حال یک موقعیت خطیر (مانند موقعیت خطیر مثال بانک) را تصور کنید: در اینجا شواهد مؤدی به صدق و میزان توجیه برای p ، کاملاً با موقعیت عادی یکسان است (یعنی شواهد هیچ تغییری نکرده). اما در موقعیت خطیر، اهمیت عملی بالاتر است (مثلاً تصمیم اشتباه فرد پیامدهای سنگینی دارد). در این وضعیت، چون شک کوچکی باقی مانده و هزینه خطا بالاست، او دیگر مجاز نیست طبق p عمل کند. در نتیجه، طبق KJ ، فاعل شناسا دیگر به p معرفت ندارد، درحالی‌که از نظر شواهد، وضعیت او در هر دو موقعیت عادی و خطیر یکسان است، اما فقط به‌خاطر تفاوت در عوامل عملی (مثل اهمیت یا هزینه)، معرفت وی نسبت به p تغییر می‌کند. پس، شرایط عملی همچون عوامل مؤدی به صدق بر معرفت تأثیرگذارند (Goldman and McGrath 2015: 120).

۲-۱. چگونگی تسری شرایط عملی به معرفت

مثال بانک نشان می‌دهد که تأثیر شرایط عملی در ساحت معرفت به مؤلفه توجیه مرتبط است. در موقعیت بی‌خطر، آیین بر اساس شواهد پیشین ادعای معرفت می‌کند، اما در موقعیت خطیر، با وجود همان شواهد، از ادعای معرفت خودداری می‌کند. این تفاوت نشان می‌دهد که شرایط عملی می‌توانند همچون یک تنظیم‌گر عمل کنند:

- معرفت زمانی شکل می‌گیرد که هزینه عمل بر مبنای یک گزاره کاذب، کمتر از قوت دلایل و شواهد موجود باشد.
- معرفت زمانی شکل نمی‌گیرد که هزینه عمل بر مبنای یک گزاره کاذب، بیشتر از قوت دلایل و شواهد باشد. بر این اساس، شرایط عملی مستقیماً علت ایجاد باور نیستند، بلکه نقشی تنظیم‌کننده دارند و آستانه‌ای تعیین می‌کنند که میزان شواهد لازم برای تحقق معرفت را مشخص می‌سازد (Kraft 2010, 10).
- دو تلقی کلیدی به مفهوم توجیه وجود دارد: «تلقی صدق‌رسانی»^{۲۱} و «تلقی مهاری»^{۲۲}. در تلقی صدق‌رسانی، توجیه ابزاری برای دستیابی به باورهای صادق بیشتر است. در مقابل، تلقی مهاری توجیه را مکانیزمی برای حفظ و حمایت از باورهای صادق در برابر نقدها و دیدگاه‌های مخالف می‌داند (Kraft 2010, 1-2).
- در چارچوب تلقی مهاری، توجیه مانند طنابی است که قایق را به اسکله متصل می‌کند. هرچه این طناب محکم‌تر باشد، قایق در برابر امواج دریا (مانند شرایط خطیر) مقاوم‌تر خواهد بود. در نظریه تسری عمل‌گروانه نیز معرفت تا زمانی پابرجاست که هزینه کذب یک گزاره از قوت موقعیت معرفتی و شواهد کمتر باشد. شرایط عملی، همانند امواج دریا، می‌توانند باورهای ضعیف را به چالش بکشند و آشکار کنند که میزان شواهد موردنیاز برای توجیه بسته به موقعیت تغییر می‌کند.

۳-۱. نقدهای نظریه تسری عمل‌گروانه

نقدهای متنوعی درباره نظریه تسری عملی مطرح شده است. مهم‌ترین آن‌ها را می‌توان در این پنج دسته جای داد.^{۲۳}

۱. نقد غیرشهودی^{۲۴} بودن تسری عملی
 ۲. نقد مبتنی بر زمینه‌گروی معرفتی^{۲۵}
 ۳. نقد اصول معرفت‌شناختی نظریه، مانند اصل KJ و دیگر اصول مرتبط
 ۴. نقد مبتنی بر فلسفه تجربی^{۲۶}
 ۵. نقد مبتنی بر تأثیرات روان‌شناختی بر وضعیت معرفتی
- نخست، اعتراضاتی به نظریه تسری عملی وارد شده که آن را غیرشهودی می‌دانند، زیرا به نظر می‌رسد که عوامل عملی مانند میزان اهمیت یا پیامدها نباید بر معرفت فرد تأثیر بگذارند. همچنین، این نظریه به نتایج عجیبی منجر می‌شود، مانند اینکه شخصی بدون ازدست‌دادن شواهدش، تنها به دلیل بالا رفتن اهمیت موضوع، دیگر «نداند». نظریه‌پردازان تسری عملی باید توضیح دهند که چرا این گفته‌ها با وجود احتمال درستی، چنین غیرعادی به نظر می‌رسند (Goldman and McGrath 2015, 121).

دوم، زمینه‌گروان استدلال می‌کنند که تفاوت در داوری‌های معرفتی صرفاً ناشی از تغییر در معنای واژه «دانستن» در بافت‌های زبانی متفاوت است، نه تغییری واقعی در معرفت. بنابراین، آنچه مدافعان تسری عملی گزارش می‌کنند، در واقع صرفاً شاهی بر تغییر کاربرد زبان است نه تأثیر شرایط عملی بر معرفت (DeRose 2009).

سوم، برخی از نقدها ناظر به استدلال مبتنی بر اصول معرفت‌شناختی، صحت این اصول را مورد نقد قرار داده است. از جمله این نقدها می‌توان به نقد اصل معرفت-عمل^{۲۷} (Roeber 2016; Reed 2010) و اصل معرفت-توجیه (Ye 2022) اشاره کرد.

چهارم، وسلی باک‌والتر^{۲۸} نشان داده است که یافته‌های آماری و نظرسنجی‌ها نشان نمی‌دهند که داوری‌های معرفتی مردم تحت تأثیر تغییر در سطح خطر یا اهمیت عملی قرار می‌گیرد. در بسیاری از موارد، افراد حتی در موقعیت‌های خطر نیز همچنان معرفت را به گوینده نسبت می‌دهند، که با پیش‌بینی‌های نظریه تسری عملی در تضاد است (Buckwalter 2010).

پنجم، تیموتی ویلیامسون^{۲۹} در دفاع از «ثبات‌گروی غیرحساس»^{۳۰} استدلال می‌کند که معنای «دانستن» همواره ثابت است و برخلاف نظریه‌های زمینه‌گروی و ثبات‌گروی فاعل‌محور، تغییر نمی‌کند؛ با این حال، تفاوت در داوری‌های ما درباره معرفت افراد در موقعیت‌های مختلف ناشی از خطاهای روان‌شناختی و اثرات تمرکز ذهن بر عوامل خاص مانند خطرات احتمالی است، نه تغییر در معنای واژه. او می‌گوید که ما در موقعیت‌های خطر به طور طبیعی بیشتر به امکان خطا توجه می‌کنیم و به اشتباه می‌پنداریم که فرد نمی‌داند، در حالی که از نظر معرفتی همان شرایط معرفت برقرار است. بنابراین، ویلیامسون تلاش می‌کند توهم عدم معرفت را با تحلیل روان‌شناختی توضیح دهد، نه با تغییر در استاندارد معرفت (Williamson 2005, 225-226).

۱-۳-۱. نقد نظریه تسری عمل‌گروانه مبتنی بر تسامح زبانی

این نقد بر آن است تا نشان دهد که در هر دو موقعیت - عادی و خطر - که در مثال بانک ترسیم شده‌اند، فاعل شناسا فاقد معرفت نسبت به گزاره «بانک بعد از ظهر پنج‌شنبه باز خواهد بود» است. با اثبات عدم معرفت فاعل شناسا در موقعیت عادی، وضعیت معرفتی او در هر دو موقعیت یکسان تلقی می‌شود و مقایسه آن‌ها برای نتیجه‌گیری در راستای این نظریه موضوعیت خود را از دست می‌دهد.

شایان ذکر است که این نقد از نوع نقدهای مبنایی نیست؛ بدین معنا که رد معرفت فاعل شناسا در موقعیت عادی مبتنی بر رد «معرفت ظنی» یا «خطاپذیری معرفت» نیست. بلکه، حتی در صورت پذیرش معرفت ظنی، نسبت‌دادن معرفت به فاعل شناسا در موقعیت عادی، بر اساس نکاتی که متعاقباً ارائه خواهد شد، فاقد مبنای کافی خواهد بود.

در مثال بانک، دلیلی که برای قضاوت درباره وجود یا عدم معرفت فاعل شناسا نسبت به گزاره «بانک بعد از ظهر پنج‌شنبه باز است» ارائه شده ادعا یا اظهار^{۳۱} خود اوست. به‌طور مشخص، در موقعیت خطر، فاعل شناسا به‌صراحت ادعای معرفت نمی‌کند و در پاسخ به پرسش «آیا می‌دانی که بانک بعد از ظهر پنج‌شنبه باز است؟» اذعان می‌کند: «نمی‌دانم». اما، در موقعیت عادی، فاعل شناسا ادعای معرفت دارد و به همان پرسش پاسخ می‌دهد: «می‌دانم». پرسش انتقادی‌ای که می‌توان برای حامیان نظریه تسری عمل‌گروانه مطرح کرد این است: بر چه مبنایی نتیجه گرفته شده که فاعل شناسا در موقعیت عادی (و موارد مشابه) واقعاً به گزاره معرفت دارد و ادعای او قابل اتکاست؟ بسیاری از افراد در موقعیت‌های روزمره، بی‌آنکه به‌طور واقعی معرفت داشته باشند، به‌سادگی و بر اساس تسامحی زبانی، از واژه «می‌دانم» استفاده می‌کنند. به همین دلیل، اگر در یک بحث جدی یا در موقعیتی خطیرتر از آن‌ها پرسیده شود که آیا واقعاً می‌دانند، ممکن است پاسخشان چیزی جز اقرار به ناآگاهی نباشد.

نکته دیگری که باید به آن توجه کرد این است که عادی بودن موقعیت می‌تواند زمینه را برای تسامح زبانی فراهم کند. حامیان نظریه تسری عمل‌گروانه شرایط عملی عادی را عاملی مؤثر در شکل‌گیری معرفت دانسته و درمقابل، شرایط خطیر را به‌عنوان علت فقدان معرفت تلقی می‌کنند. باین‌حال، این پرسش مهم مطرح می‌شود که چرا نباید شرایط عملی را نه به‌عنوان عاملی مؤثر در معرفت، بلکه به‌عنوان عاملی مؤثر بر تسامح زبانی در نظر گرفت؟ طرح این پرسش مسئله مهمی را برجسته می‌کند: هیچ دلیل موجهی وجود ندارد که شرایط عملی فقط بر ساحت معرفت تأثیرگذار باشد اما بر تسامح زبانی تأثیری نگذارد. درواقع، ممکن است شرایط عملی در موقعیت‌های مختلف نه وضعیت معرفتی فاعل شناسا، بلکه شیوه کاربرد واژگان را تعیین کنند. برای مثال، حامیان نظریه تسری عمل‌گروانه بر این باورند که فاعل شناسا بدون آنکه تغییری اساسی در موقعیت معرفتی خود ایجاد کند، در موقعیت عادی مدعی معرفت است («می‌دانم») و در موقعیت خطیر مدعی عدم معرفت می‌شود («نمی‌دانم»). اما احتمال قوی‌تری نیز وجود دارد: اینکه شرایط عملی نه بر ساحت معرفت، بلکه صرفاً بر شیوه بیان و ادبیات زبانی تأثیر گذاشته باشد.

با روشن‌شدن این نکته که فاعل شناسا در موقعیت عادی نیز واجد معرفت نیست یا دست‌کم نمی‌توان به‌طور قطعی تعیین کرد که واجد معرفت است یا خیر، یکسانی معرفتی میان موقعیت‌های عادی و خطیر در مثال بانک آشکار می‌شود. در چنین وضعیتی، دیگر نمی‌توان ادعا کرد که فاعل شناسا در موقعیت عادی واجد معرفت و در موقعیت خطیر فاقد معرفت است.

افزون بر این، حامیان نظریه تسری عمل‌گروانه نمی‌توانند برای اثبات تحقق معرفت فاعل شناسا در موقعیت عادی به شرایط عملی او استناد کنند. به بیان دیگر، نمی‌توانند ادعا کنند که چون شرایط عملی خطیر نیست، میزان دلایل و شواهد موجود برای فاعل شناسا کافی است تا او را به معرفت برساند. چنین استدلالی مصادره به مطلوب است؛ زیرا هنوز در فرایند استدلال تسری عمل‌گروانه قرار داریم و قرار است نتیجه نهایی این نظریه از تحلیل مثال بانک به دست آید. در این صورت، نمی‌توان نتیجه این استدلال را -یعنی اینکه در موقعیت عادی فاعل شناسا واجد معرفت است- برای اثبات مقدمات آن به کار گرفت.

۲. استدلال تجربه دینی

۲-۱. مقدمه

استدلال تجربه دینی بر این پیش‌فرض استوار است که برخی تجربیات خاص که افراد آن‌ها را به‌عنوان «تجربه دینی» توصیف می‌کنند می‌تواند نشانه‌ای بر وجود خداوند یا امر متعال باشد. این مفهوم به حالتی ذهنی، احساسی یا معنوی اشاره دارد که در آن، فرد احساس می‌کند با امر مقدس، خدا، یا واقعیتی فراتر از جهان مادی ارتباطی مستقیم یا عمیق برقرار کرده است. چنین تجربیاتی معمولاً با احساساتی مانند شگفتی، ابتهاج، خشوع و آرامش همراه هستند. تجربه‌کننده این حالات را نه صرفاً تجربه‌های درونی ذهن، بلکه واقعیت‌هایی از نوعی متفاوت می‌پندارد که ماورای طبیعت یا فراتر از قابلیت‌های بشری است (Webb 2022). بر این اساس، فیلسوفانی مانند ریچارد سویین‌برن تلاش کرده‌اند تا این نوع تجربه‌ها را تحلیل کرده و از آن‌ها دفاع کنند، به این منظور که نشان دهند چنین تجربیاتی می‌توانند دلیل معتبری برای اثبات وجود خدا باشند.

ریچارد سویین‌برن در تقریر خود از استدلال تجربه دینی به دو اصل آسان‌باوری و اصل گواهی اشاره می‌کند. این اصول به تجربه‌کنندگان اجازه می‌دهد که تجربیات دینی خود را معتبر بدانند، مگر آنکه شواهدی معتبر علیه این تجربیات وجود داشته باشد. تفاوت اصلی استدلال ریچارد سویین‌برن در باب تجربه دینی با دیگر فیلسوفان در نحوه استناد و تحلیل او از این تجربیات است.

بر اساس اصل «آسان‌باوری»، سویین‌برن استدلال می‌کند که اگر فردی تجربه‌ای دینی داشته باشد، معقول است که آن تجربه را به‌عنوان بازتابی از واقعیت بپذیرد، مگر آنکه شواهد کافی بر رد اعتبار آن در اختیار داشته باشد. سویین‌برن در ارتباط با این مطلب چنین توضیح می‌دهد:

[...] در صورت نبود ملاحظات ویژه، همه تجربه‌های دینی باید از سوی افرادی که آن‌ها را تجربه می‌کنند به‌عنوان تجربه‌های اصیل در نظر گرفته شوند و بنابراین، باید آن‌ها را دلایل معتبری برای باور به وجود آنچه به نظرشان رسیده - چه خدا باشد، یا مریم مقدس، یا حقیقت نهایی، یا پوزیدون - محسوب کرد. (Swinburne 2004, 304)

درواقع این اصل بر شباهت میان تجربیات دینی و تجربیات حسی روزمره استوار است، به این معنا که همان‌طور که در زندگی روزمره به تجربیات حسی خود اعتماد می‌کنیم، می‌توانیم به تجربیات دینی نیز اعتماد کنیم. اصل دیگر، یعنی «اصل گواهی»، بیان می‌کند که اگر فردی تجربه دینی خود را گزارش دهد، معقول است که دیگران به صحت این گزارش اعتماد داشته باشند، مگر آنکه شواهد قوی برای تردید در صداقت‌گوینده وجود داشته باشد. این اصل نیز بر مشابهت میان گواهی‌های مربوط به تجربیات دینی و گواهی‌های مربوط به تجربیات روزمره تأکید می‌کند؛ بدین معنا که همان‌طور که در زندگی روزمره اصل بر صحت گواهی‌های دیگران است، می‌توان گزارش‌های مربوط به تجربیات دینی را نیز معتبر دانست (Swinburne 2004, 322-324).

۲-۲. اصل آسان‌باوری

هر فرد به کمک دریافت‌های حسی خود جهان اطراف را می‌شناسد و بر اساس ادراکات خویش عمل می‌کند. به‌طور مثال، من با دیدن کتابی که روی میز است به سمت آن می‌روم و آن را برمی‌دارم. با مشاهده بارش باران تصمیم می‌گیرم بارانی به تن کنم و چتر بردارم. با نگاه به ساعت متوجه می‌شوم که برای قراری که دارم دیر شده است و باید از مسیری استفاده کنم که زودتر به مقصد برسم. در تمام این موارد، تجربه‌های حسی ما تنها به‌عنوان تجربه‌هایی محدود به ذهن فاعل شناسا تلقی نمی‌شوند، بلکه به‌عنوان تجاربی حاکی از واقعیات بیرونی پذیرفته می‌شوند. درواقع، همه ما در عمل به‌گونه‌ای رفتار می‌کنیم که گویی آنچه به نظرمان می‌آید همان‌گونه نیز هست. این همان محتوای اصل آسان‌باوری است که سویین‌برن آن را جزء اصول بنیادین عقلانیت می‌داند، اصلی که به‌طور مستمر توسط هر فاعل شناسایی دنبال می‌شود و انکار آن به شکاکیت فراگیر می‌انجامد.

سویین‌برن اصل آسان‌باوری را به این صورت تعریف می‌کند: «اگر (به‌نحو معرفت‌شناختی) به نظر فاعل شناسا برسد که x حاضر است (و دارای خصوصیات است)، احتمالاً x حاضر است (و دارای همان خصوصیات است)» (Swinburne 2004, 303).

این اصل تنها زمانی معتبر است که موانع خاصی بر اجرای آن تأثیر نگذارد. سویین‌برن این موانع را در چهار دسته خلاصه می‌کند: (۱) زمانی که فاعل شناسا به دلایلی همچون اعتیاد یا بیماری روانی اعتبار معرفتی خود را از دست بدهد، مانند فرد مبتلا به اسکیزوفرنی که باید صحت تجربیات خود را بررسی کند (Swinburne 2004,)

311)؛ (۲) وقتی که تجربه فاعل شناسا از نظر معرفتی ناکافی باشد، مانند کسی که بدون دانش قبلی یک میوه نادر را شناسایی می‌کند (Swinburne 2004, 311)؛ (۳) در شرایطی که دلیل پیشین قوی‌تری برای عدم وجود x در زمان تجربه وجود داشته باشد، مانند دیدن دوستی در شهری دیگر درحالی‌که شواهد قوی‌تری نشان می‌دهد او آنجا نبوده است (Swinburne 2004, 311-312)؛ و (۴) هنگامی که تجربه فاعل شناسا ناشی از x نباشد، مانند اشتباه‌گرفتن یک فرد با بازیگری که از ظاهر او تقلید کرده است (Swinburne 2004, 314).

نکته‌ای که در ارتباط با تعریف سوین‌برن از اصل آسان‌باوری باید مورد توجه قرار گیرد زاویه دید در بیان اصل آسان‌باوری است. توضیح اینکه اصل آسان‌باوری را می‌توان از دو منظر اول‌شخص (فاعل شناسا و سوم‌شخص ناظر به فاعل شناسا) تعریف کرد. تعریف سوین‌برن از اصل آسان‌باوری که کمی قبل آورده شد از منظر سوم‌شخص بیان شده است. به همین دلیل در تعریف از واژه «احتمالاً»^{۳۳} استفاده شده است. وقتی ما به فاعل‌های شناسا می‌نگریم، متوجه می‌شویم که در صورت نبود برخی ملاحظات خاص، اغلب وقتی چیزی به نظر آن‌ها می‌رسد واقعاً همان‌طور است و آن تجربه واقعی است، اما نمی‌توان گفت همواره تجربه‌هایشان واقعی است، بلکه گاهی اوقات دچار خطا می‌شوند. مثلاً ممکن است فردی یک گربه سیاه را از دور ببیند که روی زمین نشسته است، ولی وقتی نزدیک می‌شود متوجه شود که آن گربه نبوده بلکه یک کیسه نایلونی سیاه بوده است. پس ما به‌عنوان ناظر غیر فاعل شناسا نمی‌توانیم بگوییم که متعلق تجربه هر کس که چیزی به نظرش می‌رسد قطعاً واقعی است. اما اگر بخواهیم اصل آسان‌باوری را از منظر اول‌شخص یعنی به‌عنوان خود فاعل شناسایی که آن را اعمال می‌کند تعریف کنیم، نمی‌توانیم از تعبیر «احتمالاً» استفاده کنیم، زیرا با شهود عمومی ما سازگار نیست. این واژه نشان می‌دهد که نتیجه نهایی اصل آسان‌باوری همواره احتمالی است و نمی‌توان هیچ‌گاه با تکیه بر این اصل نسبت به واقعی بودن تجربه یقین داشت. با این حال، شهود ما به‌عنوان فاعل شناسا در کاربردهای روزمره اصل آسان‌باوری خلاف این نتیجه را نشان می‌دهد. به‌عنوان مثال، هنگامی که صفحه‌کلید روی میز را می‌بینم و لمس می‌کنم، هیچ تردیدی در واقعی بودن تجربه خود ندارم. اگر اصل آسان‌باوری، از منظر فاعل شناسا، صرفاً مفید احتمال باشد، در این صورت باید همواره احتمال خطا را در تمام تجربیات حسی خود در نظر بگیریم. این در حالی است که چنین دیدگاهی با نحوه مواجهه ما با تجربیات روزمره سازگار نیست.

۳-۲. اصل آسان‌باوری در استدلال تجربه دینی

اصل آسان‌باوری بیان می‌کند که تجربه دینی می‌تواند به‌عنوان دلیلی برای محتوای آن تلقی شود؛ همان‌طور که تجربه حسی دیدن میز دلیلی بر وجود میز محسوب می‌شود. در نبود اصل آسان‌باوری در استدلال تجربه دینی، این ایراد مطرح می‌شود که چرا باید تجربه‌های دینی را واقعی انگاشت، و در نتیجه، انتظار می‌رود فرد تجربه‌گر دینی واقعی بودن تجربه خود را اثبات کند. به عبارت دقیق‌تر، فقدان اصل آسان‌باوری بار اثبات^{۳۴} واقعی بودن تجربه‌های دینی را بر عهده مدافع استدلال مبتنی بر تجربیات دینی قرار می‌دهد. از سوی دیگر، وجود این اصل در استدلال تجربه دینی توجیه می‌کند که چرا تجربه‌های دینی باید به‌صورت پیش‌فرض، حاکی از واقعیت در نظر گرفته شوند، مگر اینکه دلایل معتبری برای نفی این ادعا یا ایجاد تردید ارائه شود.

اصل آسان‌باوری با ارائه معیارهای معقول معرفتی در موارد متعدد روزمره تأکید می‌کند که تجربه‌های افراد - مگر در شرایط خاص - واقعی تلقی می‌شوند و تفاوت ماهوی میان تجربه‌های روزمره و تجربه‌های دینی وجود ندارد.

از منظر معرفت‌شناختی، مناسب است همان رویکردی که در مواجهه با تجربه‌های روزمره اتخاذ می‌شود در مورد تجربه‌های دینی نیز اعمال شود. بدین ترتیب، اگر فردی تجربه دینی را از سر بگذراند، منطقی است که آن را همانند تجربه‌های روزمره خود واقعی فرض کند، مگر آنکه دلایل موجهی برای تردید ارائه شود.

۴-۲. اصل گواهی

ما، به‌عنوان تجربه‌گر، با تکیه بر اصل آسان‌باوری، تجربه‌های روزمره خود را واقعی تلقی می‌کنیم. اصل آسان‌باوری قاعده‌ای است که از رفتار معرفتی متداول افراد استنباط شده است. با بررسی دقیق‌تر رفتار معرفتی خود، می‌توان به اصل دیگری نیز دست یافت. ما روزانه گزاره‌های متعددی را از تجربه‌های دیگران می‌شنویم و آن‌ها را حاکی از واقعیت می‌پنداریم، بی‌آنکه در صحت این گزارش‌ها تردید کنیم، آن‌ها را می‌پذیریم و طبقشان عمل می‌کنیم. این رفتار متداول معرفتی ما را به اصل دیگری، یعنی اصل گواهی، رهنمون می‌کند. کاربری اصل گواهی، برخلاف اصل آسان‌باوری، به فاعل شناسا یا تجربه‌گر محدود نمی‌شود، بلکه توسط سوم‌شخص، یعنی کسی غیر از فاعل شناسا، به کار گرفته می‌شود. سویین‌برن اصل گواهی را این‌گونه تعریف می‌کند: «در صورت نبود ملاحظات خاص، تجربه‌های دیگران احتمالاً همان‌گونه‌اند که برای ما گزارش کرده‌اند»^{۳۰} (Swinburne 2004, 322). در این تعریف، منظور از ملاحظات خاص دلایل ایجابی‌ای است که نشان می‌دهند فاعل شناسا دچار خطا، مبالغه یا فریب‌کاری شده است. اصل گواهی مدعی نیست که تحت هر شرایطی باید یا می‌توان به گواهی‌ها اعتماد کرد. بلکه بیان می‌کند که اعتماد به گواهی‌ها در صورت نبود دلایل مبنی بر غیرقابل‌اعتماد بودن آن‌ها کاری معقول است. همچنین، برخلاف تجربه‌های حسی که موضوع اصل آسان‌باوری هستند، گواهی‌ها کمتر منجر به یقین می‌شوند؛ زیرا در بیشتر موارد، میزان اعتماد ما به گواهان پایین‌تر از حد یقین قرار دارد.

در اینجا، لازم است همان اشکالی که در مورد تعریف سویین‌برن از اصل آسان‌باوری مطرح شد، این بار درباره اصل گواهی نیز بیان شود. سویین‌برن اصل گواهی را این‌گونه تعریف می‌کند: «در صورت نبود ملاحظات خاص، تجربه‌های دیگران احتمالاً همان‌گونه‌اند که دیگران برای ما گزارش کرده‌اند» (Swinburne 2004, 322). در این تعریف، سویین‌برن از واژه احتمالاً استفاده کرده است. درست است که برخلاف تجربه‌های حسی که غالباً یقین‌آور هستند بسیاری از گواهی‌ها یقین‌آور نیستند، با این حال تعداد زیادی از گواهی‌های روزمره را می‌توان یافت که ما به آن‌ها اطمینان کامل داریم. به عبارت دیگر، می‌توان گفت که گواهی لزوماً ظن‌آور نیست، بلکه در موارد زیادی می‌تواند مفید یقین نیز باشد. بنابراین، اگر کاربری اصل گواهی را تنها مفید احتمال بدانیم و نه یقین، لازم می‌آید که به‌طور کامل یقین‌آور بودن هرگونه گواهی را به‌عنوان دلیلی ابتدایی انکار کنیم. این ادعا با واقعیت‌های روزمره ناسازگار است؛ چراکه در زندگی روزمره به‌طور مداوم گواهی‌هایی وجود دارند که در وهله نخست برای افراد یقین‌آور هستند. برای مثال، در موارد متعددی ما به گواهی دیگران (مانند گزارش‌های پزشکی، روایات تاریخی و وقایع عادی) به‌صورت یقینی اعتماد می‌کنیم و آن را غیرقابل تردید می‌دانیم. از این رو، تعریف سویین‌برن، با محدود کردن گواهی‌ها به احتمال و کنار گذاشتن نقش یقین‌آور بودن آن‌ها، با واقعیت تجربیات انسان سازگار نیست.

۵-۲. اصل گواهی در استدلال تجربه دینی

استدلال تجربه دینی به همان میزانی که به اصل آسان‌باوری وابسته است، به اصل گواهی نیز نیازمند است. این ضرورت از آنجا ناشی می‌شود که مخاطبان این استدلال غالباً فاقد تجربه دینی مستقیم‌اند و آگاهی آن‌ها از تجربه‌های

دینی تنها از طریق واسطه گواهی‌ها حاصل شده است. همان‌طور که در بخش پیشین اشاره شد، اصل گواهی نیز مانند اصل آسان‌باوری یک دلیل در وهله نخست برای تبیین معقولیت اعتماد به گواهی‌ها محسوب می‌شود. کاربرد اصل گواهی در استدلال تجربه دینی کمک می‌کند تا نشان دهیم، در صورتی که ملاحظات خاصی - نظیر دلایل معتبری مبنی بر کذب، خطا، یا غیرقابل اعتماد بودن گواهان - وجود نداشته باشد، معقول است که به گواهی‌های مطرح شده اعتماد کنیم و وقوع تجربه دینی را، با همان کیفیت گزارش شده، تأیید کنیم. در واقع، اصل گواهی نیازی به وجود دلایل خاص برای اعتماد به این گواهی‌ها ندارد؛ بلکه صرفاً کافی است که وجود ملاحظات خاص که احتمال صداقت و وثاقت گواهان را از بین می‌برند رد شود. با چنین ردی، معقولیت اعتماد به گواهی‌های مرتبط با تجربه دینی ثابت می‌شود. بدین ترتیب، این اصل نشان می‌دهد که اعتماد به گزارش‌های تجربه دینی - بدون نیاز به اثبات ابتدایی یا دلایل خاص اضافی - قابل توجیه است، مگر آنکه دلایل قانع‌کننده‌ای برای تردید در صداقت یا وثاقت این گزارش‌ها وجود داشته باشد.

۳. تأثیر معرفت‌شناختی تسری عمل‌گروانه بر استدلال تجربه دینی

منتقدان استدلال می‌کنند که اصول آسان‌باوری و گواهی تنها در شرایط عادی معتبرند و هنگام مواجهه با مسائل خطیر و تصمیم‌گیری‌های مهم، قابل اعمال نیستند. به همین دلیل، آن‌ها نتیجه می‌گیرند که نمی‌توان صرفاً بر اساس این اصول، تجربه‌های دینی افراد را به‌عنوان شواهدی مؤثر برای واقعی بودن آن‌ها پذیرفت.

نقد منتقدان را می‌توان در قالب زیر صورت‌بندی کرد:

۱. بر اساس اصل آسان‌باوری، هر تجربه‌ای تا زمانی که دلیل موجهی علیه آن وجود نداشته باشد، می‌تواند مطابق با واقعیت انگاشته شود.
۲. بر مبنای اصل گواهی، گزارش‌های دیگران از تجربه‌هایشان باید پذیرفته شود، مگر اینکه دلایل معتبری علیه آن ارائه شود.
۳. ترکیب این دو اصل به این نتیجه می‌انجامد که تجربه‌های دینی گزارش شده تا وقتی که دلیل معتبری علیه آن‌ها موجود نباشد، معقول است که واقعی فرض شوند.
۴. موضوع وجود خدا مسئله‌ای خطیر است که می‌تواند تمام ابعاد زندگی فرد را تحت تأثیر قرار دهد.
۵. در شرایط عملی خطیر، اصول آسان‌باوری و گواهی برای حکم به واقعی بودن تجربه‌های دینی کافی نیستند.
۶. بنابراین، نمی‌توان اصول آسان‌باوری و گواهی را در استدلال تجربه دینی به کار گرفت (به این معنی که صرف به‌نظر رسیدن وجود خدا در تجربه دینی برای باور به وجود خدا کافی نیست).

این نقد بر مبنای نظریه معرفت‌شناختی تسری عمل‌گروانه شکل گرفته است که بیان می‌کند شرایط عملی فرد نقشی تعیین‌کننده در میزان توجیه معرفتی لازم برای پذیرش باورهای او دارد. به این ترتیب، در شرایط عادی، میزان توجیه موردنیاز برای پذیرش باور کمتر است؛ اما در شرایط خطیر، که پیامدهای باور ابعاد گسترده‌تری دارد، فرد به توجیه قوی‌تری برای پذیرش آن نیازمند است.

منتقدان با استناد به این نظریه استدلال می‌کنند که باور به وجود خدا به‌عنوان یک باور بنیادین، تأثیری ژرف بر تمام جنبه‌های زندگی فرد دارد. از این رو، این مسئله در زمره شرایط عملی خطیر قرار می‌گیرد. بنابراین، پذیرش واقعی بودن تجربه‌های دینی صرفاً بر مبنای اصول آسان‌باوری و گواهی، برای هیچ فردی معقول نیست و نمی‌توان از

این تجربه‌ها وجود خدا را نتیجه گرفت. به این معنی که صرف به‌نظررسیدن وجود خدا در تجربه‌دینی برای باور به وجود خدا کافی نیست. به همین دلیل، برای ارزیابی معقولیت استدلال تجربه‌دینی، لازم است تأثیر شرایط عملی خطیر بر اصول آسان‌باوری و گواهی به‌دقت مورد بررسی قرار گیرد.

۳-۱. کاربست اصل آسان‌باوری و اصل گواهی در شرایط عملی خطیر

اصل‌های آسان‌باوری و گواهی در وهله نخست دلایل موجهی برای پذیرش گزاره‌های مبتنی بر تجربه و گواهی در اختیار فاعل شناسا قرار می‌دهند. معقول است که فاعل شناسا تجربه خود یا گواهی دیگران را معتبر بداند، مگر آنکه عدم اعتبار آن تجربه اثبات یا محتمل شود. باین‌حال، پرسش این است که آیا در شرایط عملی خطیر، به‌کارگیری این اصل‌ها امکان‌پذیر است؟ دیویس معتقد است که فرد عاقل نباید صرفاً بر اساس اصل آسان‌باوری به تجربه خود اعتماد کند. او تأکید می‌کند که اهمیت تجربه مانع می‌شود فرد تنها به‌دلیل اصل آسان‌باوری به باور خود اطمینان کامل داشته باشد. دیویس بیان می‌کند که در شرایط عملی خطیر، فاعل شناسا نمی‌تواند بدون بررسی و تحقیق، بر اساس اصل آسان‌باوری یا گواهی عمل کند، زیرا این کار سوءاستفاده از این اصول خواهد بود (Davis 1999, 101-104). عبارات کرولاین دیویس در این باره به این شرح است:

عامل دوم و بسیار مهمی که مانع از آن می‌شود که اصل آسان‌باوری ما را به ساده‌لوحی بکشاند نکته زیر است: اصل آسان‌باوری به‌هیچ‌وجه تضمین نمی‌کند که احتمالی که به یک تجربه اختصاص می‌دهد، برای آنکه یک فرد عاقل کاملاً به آن تجربه باور داشته باشد، کافی باشد. اینکه آیا یک تجربه می‌تواند به‌تنهایی به‌عنوان شاهدی کافی برای یک ادعای ادراکی در نظر گرفته شود یا نه بستگی به عوامل زیادی از جمله اهمیت آن ادعا دارد. اگر کسی در حال بیان یک ادعای ادراکی مهم باشد، تکیه صرف بر اصل آسان‌باوری چندان کمکی به او نخواهد کرد^{۳۶} (Davis 1999, 102).

با توجه به آنچه بیان شد، به نظر می‌رسد از نظر دیویس، در مورد اصل گواهی نیز، وضعیت مشابهی مشاهده می‌شود؛ یعنی در شرایط عملی خطیر و موضوعات بااهمیت، به‌کارگیری اصول آسان‌باوری و گواهی امکان‌پذیر نیست. باین‌حال، این دیدگاه می‌تواند محل تأمل باشد. می‌توان نشان داد که حتی در این شرایط، اگر تجربه یا گواهی برای فاعل شناسا به اندازه کافی اطمینان‌بخش باشد، اتکای به این اصول می‌تواند معقول تلقی شود. درواقع، عدم استفاده از این اصول در چنین موقعیت‌هایی ممکن است به‌عنوان امری نامعقول ارزیابی شود. اگر بپذیریم که شرایط عملی خطیر می‌تواند باورهایی را که از تجربه به دست آمده‌اند تضعیف کند، این دیدگاه با رویدادهای روزمره در تضاد است. نمونه‌های متعددی وجود دارند که در آن‌ها فاعل شناسا، حتی در شرایط عملی خطیر، بدون بررسی بیشتر، به‌طور معقولی بر اساس اصول آسان‌باوری یا گواهی عمل کرده است. دو نمونه زیر این موضوع را روشن می‌سازند:

مثال اول: حسن تصمیم دارد مبلغ قابل‌توجهی را به حساب فروشنده‌ای واریز کند. او ابتدا شماره کارت را از فروشنده دریافت کرده، آن را یادداشت و در نرم‌افزار بانکی وارد می‌کند. سپس با مشاهده و تطبیق نام فروشنده، انتقال وجه را تأیید می‌کند. در این فرایند، حسن ابتدا به‌طور معقول اصل گواهی را به کار می‌گیرد (اعتماد به صحت اطلاعات ارائه‌شده توسط فروشنده) و در ادامه، اصل آسان‌باوری را ملاک قرار می‌دهد (اعتماد به تجربه دیداری خود برای صحت شماره کارت و نام فروشنده). حتی با وجود پیامدهای احتمالی ناشی از خطا در چنین شرایطی، شرایط عملی خطیر مانعی برای استفاده معقول از این اصول ایجاد نکرده است.^{۳۷}

مثال دوم: پرستار بخش، فهرست داروها و مراقبت‌های لازم بیمار را از پرستار شیفت قبل دریافت می‌کند و بر اساس اصول آسان‌باوری و گواهی، به آنچه پرستار شیفت قبل گفته است باور می‌آورد، زیرا هیچ دلیلی برای شک در صداقت پرستار قبلی و یا درستی فهرست داروها ندارد. همچنین او از این نکته آگاه است که اگر فهرست داروها اشتباه باشد آسیب‌های جبران‌ناپذیری به بار خواهد آمد، اما همچنان معقول است که بدون بررسی بیشتر به گفته پرستار قبل باور بیاورد. در این مثال نیز می‌بینیم که حتی با وجود پیامدهای بالقوه خطرناک در چنین شرایط خطیری، به‌کارگیری معقول این اصول تحت تأثیر خطیر بودن موقعیت قرار نگرفته است. اگر نظر دیویس صحیح باشد، فاعل شناسا در این مثال‌ها باید پیش از اقدام، بررسی بیشتری انجام دهد. باین‌حال، در عمل مشاهده می‌شود که افراد در چنین شرایطی معمولاً به‌سرعت تصمیم‌گیری و عمل می‌کنند. علاوه‌براین، اصرار بر بررسی‌های بیشتر در چنین موقعیت‌هایی ممکن است نه تنها غیرضروری بلکه به‌عنوان نشانه‌ای از وسواس فکری یا رفتاری نامعقول تلقی شود.

پرسشی که در اینجا مطرح می‌شود این است که چرا فاعل شناسا در این مثال‌ها به دریافت اولیه خود اعتماد کرده است؟ به نظر می‌رسد که معیار اصلی در تعیین اعتماد به اصل آسان‌باوری شرایط عملی نیست، بلکه میزان قوت معرفتی تجربه است. اگر فاعل شناسا در وضعیتی قرار گیرد که حداقل یکی از ملاحظات چهارگانه اصل آسان‌باوری وجود داشته باشد، تجربه او نمی‌تواند از قوت معرفتی کافی برخوردار باشد. اما در مثال‌هایی مانند دو مورد پیش‌گفته، تجربه فاعل شناسا از قوت معرفتی بالایی برخوردار است، به‌گونه‌ای که می‌تواند حتی در خطرناک‌ترین شرایط، منجر به یقین شود و اعتماد به آن کاملاً معقول و موجه خواهد بود. همین مسئله در مورد اصل گواهی نیز صادق است. به عبارت دیگر، میزان اطمینان فرد به منبع گواهی نقش تعیین‌کننده‌ای در معقولیت کاربست این اصل دارد. اگر فرد به اندازه کافی به گواه یا گواهان اعتماد داشته باشد، حتی در شرایط خطیر و حساس، اعتبار اصل گواهی تحت تأثیر قرار نمی‌گیرد.

پیش‌تر، در بحث نظریه تسری عمل‌گروانه توضیح داده شد که شرایط عملی تغییری در میزان اطمینان فرد به یک گزاره ایجاد نمی‌کند. میزان احتمالی که فرد برای صدق یا کذب یک گزاره قائل است تابع شرایط معرفتی و دلایلی است که در اختیار دارد. به‌عنوان مثال، اگر فردی در شرایط عادی با احتمال ۷۰ درصد به درستی یک گزاره اطمینان داشته باشد، در شرایط عملی خطیر نیز همان احتمال ۷۰ درصد باقی خواهد ماند. نظریه تسری عمل‌گروانه بر این نکته تأکید دارد که شرایط عملی تنها نحوه عمل فرد بر اساس میزان اطمینان موجود را تغییر می‌دهد، نه نفس اطمینان او را. فنتل و مک‌گرث در این باره چنین استدلال می‌کنند که:

اما این به‌غایت نامحتمل است که تغییر در میزان هزینه همواره تفاوت معناداری در «قوت موقعیت معرفتی» شما ایجاد کند. [در این مثال] به احتمال توجه کنید: اگر شرطی مناسب بر سر اینکه آیا تاس عدد ۶ می‌آورد یا نه به شما پیشنهاد شود، این به‌طور معقول احتمال ۶ آمدن را برای شما تغییر نمی‌دهد، و همین‌طور احتمال آمدن عددی بین ۱ تا ۵ را هم تغییر نمی‌دهد. در مورد گزاره‌هایی که شانس نادرست‌بودنشان به اندازه‌ای پایین است که بتوانید به‌طور خطاپذیر آن‌ها را بدانید، موضوع تفاوتی ندارد^{۳۸}. (Fantl & McGrath 2009, 87).

در نتیجه، یقین که معادل اطمینان ۱۰۰ درصدی به یک گزاره است تحت هر شرایطی عمل بر اساس آن گزاره را از منظر اول شخص معقول می‌کند. اگر فرد به‌واسطه تجربه شخصی خود یا اعتماد بالا به منبع گواهی به یک گزاره یقین پیدا کند، شرایط عملی خطیر نمی‌تواند مانع کاربست اصل آسان‌باوری یا اصل گواهی شوند. به این ترتیب، نمی‌توان

به‌طور مطلق ادعا کرد که در شرایط عملی خطیر، تکیه بر این اصول نامعقول است. معقولیت یا عدم معقولیت عمل بر اساس اصول آسان‌باوری یا گواهی، نه به خطیربودن شرایط، بلکه به میزان اطمینان فرد به گزاره بستگی دارد. درواقع، اگر فرد به گزاره‌ای یقین داشته باشد، اصرار بر بررسی مجدد یا دقت بیشتر نه‌تنها نشانه معقولیت نیست، بلکه نوعی وسواس فکری یا عملی نامعقول تلقی می‌شود. یقین به گزاره به فاعل این امکان را می‌دهد که حتی در دشوارترین شرایط نیز با اعتماد به اصول معرفتی خود عمل کند.

به‌طور خاص در مورد تجربه دینی به دو دلیل می‌توان گفت که اهمیت موضوع (یعنی خداباوری) نمی‌تواند مانع کاربست اصول آسان‌باوری و گواهی در مورد آن‌ها شود.

دلیل اول: اغلب تجربه‌های دینی و به‌خصوص عرفانی از قوت معرفتی بالایی برخوردارند. تجربه مواجهه با امر قدسی و خداوند چنان قوی، عمیق و تأثیرگذار است که تجربه‌گران آن را از تجربه‌های حسی واضح نیز قوی‌تر می‌دانند (Davis 1999, 55). بنابراین در این موارد اغلب قوت موقعیت معرفتی فرد چنان بالاست که اهمیت موضوع نمی‌تواند مانع از این بشود که فرد به‌صرف به‌نظررسیدن اینکه خدا وجود دارد، به وجود خدا اذعان نکند.

دلیل دوم: در مورد کاربست اصل گواهی در باب تجربه‌های دینی، اگر تعداد گواهی‌های مربوط به این دست تجربه‌ها محدود می‌بود، می‌توانستیم بگوییم که اهمیت موضوع مانع از این می‌شود که چند گواهی محدود در این باره را واقعی بپنداریم و معقول نیست که بررسی بیشتری نکنیم. اما در باب تجربه دینی و بالأخص تجربه‌های نزدیک به مرگ که در آن‌ها فرد تجربه مواجهه با امر قدسی را داشته است، تعداد گواهی‌ها آن‌قدر بالاست که به حد تواتر رسیده است و دیگر در این شرایط معقول نیست که به دلیل اهمیت موضوع اصل گواهی را به کار نبریم و در وثاقت تمام گواهان شک کنیم.

۲-۳. آیا شرایط عملی خطیر تأثیری بر معرفت ندارد؟

تا اینجا مشخص شد که شرایط عملی، به نحوی که در نظریه تسری عمل‌گروانه تبیین شده است، یعنی به‌نحو مستقیم، بر توجیه معرفتی تأثیری ندارد؛ به این معنا که در شکل‌گیری باور و معرفت، نقش عوامل مؤدی به صدق را ایفا نمی‌کند. باین‌حال، پرسش مهمی پیش می‌آید: آیا شرایط عملی خطیر هیچ نوع تأثیری، ولو غیرمستقیم، بر معرفت ندارد؟ اهمیت این پرسش از آنجا ناشی می‌شود که ما می‌دانیم، یا شاید شخصاً تجربه کرده‌ایم، که در شرایط عملی خطیر امکان دارد فرد چیزی را که قبلاً و در شرایط عادی می‌دانست دیگر نداند.

در پاسخ باید گفت که در شرایط عملی خطیر، یا اصلاً باوری از ابتدا وجود نداشته یا باور قبلی فرد در این شرایط از میان رفته است. باین‌حال، این دیدگاه با چالش‌هایی روبه‌رو می‌شود. در زندگی روزمره، نمونه‌های متعددی وجود دارد که افراد در ابتدا به گزاره‌ای باور دارند اما وقتی وارد شرایط خطیر می‌شوند، احساس نیاز به بررسی بیشتر پیدا می‌کنند. به نظر می‌رسد در چنین موقعیت‌هایی شرایط عملی در معرفت افراد تأثیر گذاشته است، اما آیا این تأثیر به‌نحو مستقیم بوده است (همان‌طور که در تسری عملی بیان می‌شود)؟ یا به‌نحو غیرمستقیم بوده است؟ تحلیل این وضعیت ما را در برابر دو مسیر ممکن قرار می‌دهد:

نخستین راه‌حل این است که وجود باور را در شرایط عادی انکار کنیم؛ به این معنا که اگر فرد در شرایط عملی خطیر باور خود را از دست داده باشد، این وضعیت نشان‌دهنده این است که او حتی در شرایط عادی نیز باور نداشته است. باین‌حال، این دیدگاه با دو مشکل اساسی مواجه می‌شود: اولاً انکار باور در موقعیت‌های عادی با شهود

درونی ما ناسازگار است، و ثانیاً زمینه را برای شکاکیت فراهم می‌کند. راه‌حل دوم این است که بپذیریم فاعل شناسا واجد باور بوده، اما تحت تأثیر شرایط عملی، باور خود را از دست داده است. بنابراین، پذیرفته‌ایم که امکان زوال باور و یقین در شرایط عملی خطیر وجود دارد. اما تفاوت این دیدگاه با نظریه تسری عمل‌گروانه چیست؟ آیا نظریه تسری عمل‌گروانه شرایط عملی خطیر را مؤثر بر ساحت معرفت نمی‌داند؟ پاسخ در نحوه تأثیرگذاری است. پرسش این است که آیا این تأثیرگذاری و نقشی که شرایط عملی ایفا می‌کند به‌سان عوامل مؤدی به صدق است؟ چنان‌که در تسری عمل‌گروانه ادعا شده است، یا آنکه این تأثیرگذاری نه مستقلاً بلکه به‌واسطه عوامل مؤدی به صدق صورت می‌گیرد؟ آن‌چنان که در ادامه بیان خواهد شد.

توضیح آنکه شرایط عملی خطیر تنها از طریق عوامل معرفتی بر اطمینان اثر می‌گذارد. هر دلیلی میزانی مشخص از قدرت توجیه‌کنندگی دارد. اگر دلیلی کاملاً اطمینان‌بخش باشد، یقین حاصل از آن موجه بوده و به معرفت می‌انجامد. در غیر این صورت، فاعل شناسا تنها به میزان قوت آن دلیل می‌تواند اطمینان حاصل کند. برای مثال، اگر دلیلی ۸۰ درصد اعتبار داشته باشد، اطمینان فرد نیز همین حد است. اگر فرد بدون توجه به ضعف‌های دلیل به یقین برسد، این یقین ناموجه خواهد بود.

در هر شرایطی، باور فاعل شناسا نسبت به گزاره صادق p دو حالت دارد: یا موجه است یا ناموجه.

۱. باور موجه: فرد بر دلیلی کاملاً اطمینان‌بخش تکیه کرده است و به این ترتیب دارای معرفت است.
۲. باور ناموجه: دلیل فرد به‌طور کامل اطمینان‌بخش نیست و او از این ضعف آگاه نیست. در این صورت، فرد معرفت ندارد.

در حالت اول، دلیل فاعل شناسا معتبر است و باور او ممکن است تنها از طریق خطاهای معرفتی (مانند اشتباه در تشخیص مثال نقض) یا عوامل روان‌شناختی (مانند اضطراب و دلهره) زائل شود. این عوامل می‌توانند مانع از دسترسی فرد به دلیل شوند، اما با برطرف شدن این موانع، باور فرد بازمی‌گردد. در حالت دوم، که باور ناموجه است، دو راه برای زوال آن وجود دارد:

۱. تأثیر عوامل معرفتی: فرد با نقدی بر دلیل خود مواجه شده و به ضعف آن پی می‌برد، که در نتیجه، از میزان اطمینانش کاسته می‌شود.
۲. تأثیر عوامل غیرمعرفتی: شرایط عملی خطیر، از طریق تأثیر بر حالات روان‌شناختی فرد، دسترسی او را به دلیل محدود می‌کند یا باعث می‌شود که او به ضعف دلیل خود پی ببرد.

بنابراین، شرایط عملی خطیر نمی‌توانند مستقیماً جایگزین عوامل معرفتی شوند و تنها از طریق ایجاد تغییر در حالات روان‌شناختی فرد تأثیرگذار هستند. بر این اساس، زوال یقین در این شرایط امکان‌پذیر است، اما این زوال نه به دلیل ماهیت خود شرایط عملی، بلکه به‌واسطه تأثیر غیرمستقیم آن‌ها بر فرایندهای معرفتی فرد رخ می‌دهد.

۴. نتیجه‌گیری

استدلال تجربه دینی، به‌عنوان یکی از ادله اثبات وجود خدا، بر این فرض استوار است که تجربه‌های دینی می‌توانند شواهدی بر وجود خدا یا واقعیتی ورای جهان مادی ارائه دهند. ریچارد سویین‌برن در تقریر خود از این استدلال، دو اصل محوری یعنی اصل آسان‌باوری و اصل گواهی را معرفی می‌کند. بر اساس اصل آسان‌باوری، اگر فردی مدعی تجربه‌ای باشد، آن تجربه باید معتبر تلقی شود، مگر آنکه دلایل موجهی علیه آن وجود داشته باشد. اصل گواهی نیز بر

این نکته تأکید دارد که گزارش‌های افراد درباره تجربه‌هایشان باید پذیرفته شوند، مگر آنکه شواهد قابل‌قبولی علیه صحت این گزارش‌ها ارائه گردد. باین‌حال، منتقدان این استدلال بر این باورند که در مسائل مهم و خطیری مانند اعتقاد به وجود خدا، نمی‌توان صرفاً بر این اصول تکیه کرد. نظریه تسری عمل‌گروانه بیان می‌کند که میزان توجیه لازم برای پذیرش یک باور به پیامدهای عملی آن باور وابسته است. هرچه پیامدهای عملی یک باور جدی‌تر و مهم‌تر باشد، شواهد قوی‌تری برای پذیرش آن مورد نیاز است. از این‌رو، برخی فیلسوفان استدلال می‌کنند که اصول آسان‌باوری و گواهی برای اثبات وجود خدا کافی نیستند، زیرا باور به خداوند موضوعی خطیر و حیاتی است که تأثیری ژرف و همه‌جانبه بر زندگی فرد دارد. در پاسخ به این انتقاد باید گفت حتی در شرایط حساس و خطیر نیز می‌توان به‌طور معقولی بر این اصول تکیه کرد. موارد متعددی از زندگی روزمره وجود دارد که افراد، حتی در موقعیت‌های پرمخاطره، به واقعی بودن تجربه شخصی و گواهی دیگران باور می‌آورند و بر مبنای آن‌ها تصمیم‌گیری می‌کنند. به‌عنوان مثال، پرستاری که به اطلاعات ارائه‌شده توسط همکارش برای تزریق داروی بیماران اعتماد کرده و بر اساس آن عمل می‌کند. بنابراین، نمی‌توان ادعا کرد که صرفاً به دلیل خطیر بودن شرایط، اصول آسان‌باوری و گواهی اعتبار خود را از دست می‌دهند. علاوه‌براین، منتقدان استدلال می‌کنند که در شرایط عملی خطیر، باورهای مبتنی بر تجربه شخصی و شهادت دیگران باید با احتیاط بیشتری مورد بررسی قرار گیرند. باین‌حال، این دیدگاه با چالشی اساسی روبه‌روست: اگر در هر موردی که پیامدهای عملی مهمی دارد شواهد قوی‌تر و سخت‌گیرانه‌تری مطالبه کنیم، این رویکرد می‌تواند به شکاکیت مفرط منجر شود و بسیاری از باورهای روزمره را نیز مورد تردید قرار دهد. درواقع، میزان اعتماد به یک باور صرفاً بر اساس شرایط عملی تعیین نمی‌شود، بلکه بر اساس قوت معرفتی آن تجربه و درجه اطمینان شخص نسبت به آن ارزیابی می‌گردد.

درنهایت، بررسی استدلال تجربه‌دینی و تأثیر نظریه تسری عمل‌گروانه بر آن نشان می‌دهد که اصول آسان‌باوری و گواهی همچنان می‌توانند در حوزه تجربه‌های دینی معتبر باقی بمانند. اگرچه انکار نمی‌شود که توجیه برخی باورها به بررسی دقیق‌تری نیاز دارد، این امر به معنای رد کامل هر ادعای مرتبط با تجربه‌دینی نیست. بلکه باید میزان اطمینان فرد به تجربه خود و اعتبار شهادت دیگران را به‌عنوان معیارهای اصلی پذیرش یک باور در نظر گرفت. بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت که تجربه‌های دینی همچنان می‌توانند نقش مهمی در استدلال به سود وجود خدا داشته باشند. در حقیقت، اگر یک تجربه دینی به اندازه کافی قوی باشد و فرد از آن اطمینان بالایی داشته باشد، شرایط عملی خطیر نمی‌تواند اعتبار آن را زیر سؤال ببرد.

کتاب‌نامه

سالاری، زینب. ۱۴۰۰. شرط‌بندی بر وجود خدا. تهران: کتاب‌طه.

Bibliography

- BonJour, Laurence. 2010. "The Myth of knowledge." *Philosophical Perspectives* 24: 57-83.
- Brown, Jessica. 2014. "Impurism, Practical Reasoning, and the Threshold Problem." *Noûs* 48 (1): 179-192.
- Buckwalter, Wesley. 2010. "Knowledge Isn't Closed on Saturday: A Study." *Review of Philosophy & Psychology* 1(3): 395-406.

- Davis, Carolin Franks. 1999. *The Evidential Force of Religious Experience*. New York: Oxford University Press.
- DeRose, Keith. 2009. *The Case for Contextualism: Knowledge, Skepticism, and Context*. Oxford University.
- Fantl, Jeremy, and Matthew McGrath. 2002. "Evidence, Pragmatics, and Justification." *The Philosophical Review* 111(1): 67-94.
- Fantl, Jeremy, and Matthew McGrath. 2009. *Knowledge in an Uncertain World*. Oxford: Oxford University Press.
- Fantl, Jeremy, and Matthew McGrath. 2007. "On Pragmatic Encroachment in Epistemology." *Philosophy and Phenomenological Research* (Philosophy and Phenomenological Research) 75(3): 558-589.
- Gillham, Alex R. 2020. "Religious Experience, Pragmatic Encroachment, and Justified Belief in God." *Open Theology* 6 (1): 296-305. <https://doi.org/10.1515/opth-2020-0021>.
- Hannon, Michael. 2017. "A Solution to Knowledge's Threshold Problem." *Philosophical Studies* 174(3): 607-629.
- Hepburn, Ronald William. 2006. "Religious Experience, Argument for the Existence of God." Vol. 8, In *The Encyclopedia of Philosophy*, by Donald Borchert: 404-411.
- Kraft, James. 2012. *The Epistemology of Religious Disagreement*. New York: Palgrave Macmillan.
- Reed, Baron. 2010. "A Defense of Stable Invariantism." *Nous* 44(2): 224-244.
- Rizzieri, Aaron. 2013. *Pragmatic Encroachment, Religious Belief, and Practice*. New York: Palgrave Macmillan.
- Roeber, Blake. 2016. "The Pragmatic Encroachment Debate." *Noûs* 52(1): 171-195.
- Salari, Zaynab. 2021. *Betting on the Existence of God*. Tehran: Taha Book. [In Persian]
- Swinburne, Richard. 2004. *The Existence of God*. 2nd. New York: Oxford University Press.
- Webb, Mark. 2022. *Religious Experience*. <https://plato.stanford.edu/entries/religious-experience/>.
- Williamson, Timothy. 2005. "Contextualism, Subject-sensitive Invariantism and Knowledge of Knowledge." *The Philosophical Quarterly* 55(219): 213-235.
- Ye, Ru. 2022. "Knowledge-Action Principles and Threshold-Impurism." *Erkenn* 89: 2215-2232. <https://doi.org/10.1007/s10670-022-00626-7>.

یادداشت‌ها

- 1 the argument from religious experiences
2 religious experiences

۳ Richard G. Swinburne (۱۹۳۴ -)، فیلسوف دین انگلیسی.

- 4 principle of credulity
5 principle of testimony
6 pragmatic encroachment

۷ نگارندگان در این مقاله سعی ندارند که به‌طور کلی از کاربرد اصول آسان‌باوری و گواهی در استدلال تجربه دینی دفاع کنند، بلکه این پژوهش صرفاً پاسخی است به این نقد که به دلیل اهمیت باور به وجود خدا، اصول آسان‌باوری و گواهی برای تجربه‌های دینی کاربرد ندارد. به عبارت دیگر نگارندگان معتقدند نمی‌توان به صرف اهمیت موضوع وجود خدا مدعی شد که نباید و یا نمی‌توان اصول آسان‌باوری و گواهی را درباره تجربه‌های دینی به کار گرفت.

- 8 Alex Gillham
9 Aaron Rizzieri

۱۰ نخستین بار، متیو مک‌گراث و جرمی فانتل، معرفت‌شناسان آمریکایی، نظریه تسری عمل‌گروانه را در سال ۲۰۰۲ در مقاله‌ای با عنوان «قرینه، عمل‌گرایی و توجیه» تبیین کردند. اطلاعات کتاب‌شناختی این اثر چنین است:

Fantl, J., & McGrath, M. 2002. "Evidence, Pragmatics, and Justification". *The Philosophical Review* 111(1), 67-94. <https://doi.org/10.1215/00318108-111-1-67>

همچنین، برای مطالعه بیشتر در زبان فارسی نگاه کنید به کتاب شرط‌بندی بر وجود خدا/ از زینب سالاری.

11 epistemic purism

12 truth-relevant

13 fallibilism about knowledge

۱۴ از جمله تعاریفی که برای معرفت خطاپذیر مطرح شده می‌توان به تعریف بونجور و براون اشاره کرد:

فرد می‌تواند به p معرفت داشته باشد حتی اگر توجیهی که برای آن در اختیار دارد کمتر از قطع باشد (BonJour 2010, 57).

فرد می‌تواند بر مبنای شواهدی که صدق باورش به p را تضمین نمی‌کنند به p معرفت داشته باشد (Brown 2014, 179).

15 infallibilism about knowledge

16 the threshold problem

۱۷ اسامی و زمان‌های مثال تغییر داده شده است.

18 case-based argument

19 principle-based argument

۲۰ منظور از عبارت «تضمین‌شده» (warranted) در اصل معرفت-توجیه (KJ) این است که اگر فاعل شناسا به p معرفت داشته باشد، هیچ‌گونه ضعفی در موقعیت معرفتی او نسبت به p وجود ندارد که مانع از این شود که p باورهای دیگر را برای او موجه کند (Fantl & McGrath 2007, 64). در چنین وضعیتی p به اندازه کافی برای فاعل شناسا تضمین شده است.

21 truth-conduciveness attitude

22 truth-tethering attitude

۲۳ برخی از این نقدها ناظر به نظریه‌ای با عنوان ثبات‌گروی فاعل‌محور (subject-sensitive invariantism) یا به‌اختصار SSI است. این نظریه ادعایی مشابه تسری عملی دارد، یعنی هر دو نافی ناب‌گروی معرفتی‌اند و مدعای خود را به کمک آزمایش فکری بانک و موارد مشابه اثبات می‌کنند. بنابراین برخی از نقدهایی که برای ثبات‌گروی فاعل‌محور مطرح شده است برای تسری عملی نیز قابل طرح است. تفاوت این دو نظریه در این است که SSI تأثیر شرایط عملی بر معرفت را به‌طور مستقیم ادعا می‌کند ولی تسری عملی نظریه‌ای است درباره توجیه معرفتی و مدعی است شرایط عملی در توجیه معرفتی نقش ایفا می‌کند و در شرایط خطیر نیازمند توجیه معرفتی بیشتر و قوی‌تری هستیم و اگر نه، باور موجه نخواهد بود و به تبع معرفت نیز وجود نخواهد داشت. از آنجاکه تسری عملی بعد از SSI مطرح شده، نگارندگان معتقدند تسری عملی شکل بهینه‌تر شده‌ای از SSI است.

24 counterintuitive

25 epistemic contextualism

26 experimental philosophy

۲۷ این اصل بیان می‌کند که S می‌داند که p تنها اگر S در عمل کردن به گونه‌ای که گویی p صادق است معقول باشد

(Fantl & McGrath 2007, 559). در تقریرهای اولیه از استدلال نظریه تسری عملی مطرح شده بود و بعداً با اصل معرفت-توجیه

جایگزین شد.

28 Wesley Buckwalter

29 Timothy Williamson

30 insensitive invariantism

31 knowledge-assertion

32 The principle of credulity: If it seems (epistemically) to a subject that x is present (and has some characteristic), then probably x is present (and has that characteristic).

33 probably

34 burden of proof

35 The principle of testimony: (In the absence of special considerations) the experiences of others are (probably) as they report them

36 "A second and very important factor which prevents the principle of credulity from leading us into gullibilism is the following: the principle of credulity does not by any means guarantee that the probability it confers on an experience will be sufficient for a rational person to believe strongly in that experience. Whether or not an experience can be considered sufficient evidence for a perceptual claim depends on many factors such as the importance of the claim; if one is making an important perceptual claim, the principle of credulity alone will not take one very far".

۳۷ ممکن است گفته شود این مثال با امر خطیری همچون تجربه خداوند که امری غیر محسوس است و در شرایط یکسان نیز بر افراد ظاهر نمی‌شود قابل مقایسه نیست. در پاسخ می‌توان گفت محسوس نبودن تجربه دینی وقتی می‌تواند مانع از این مقایسه شود که قوت و وضوح تجربه را کاهش دهد اما همان‌طور که در ادامه توضیح خواهیم داد، اغلب تجربه‌های دینی - از نظر تجربه‌گر - از تجربه‌های حسی هم واضح‌تر و قوی‌تر هستند (Webb 2022).

38 "But it is implausible in the extreme that changing stakes will always make the relevant difference to your strength of epistemic position. Consider probability: if you are offered a suitable gamble on whether the die will come up 6, this does not plausibly change the probability for you that the die will come up 6, nor does it change the probability for you that it will come up 1-5. The matter seems no different if the chance that not-p is low enough for you to fallibly know that p".